

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

۴ دی ۹۱ - بخش اول

فصل ۱۳ - فراز ۸۲: شکر الهی

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۲: ستایش در آغاز نعمت و سپاس در پایان آن

«فِي أَوَّلِ النَّعْمَةِ يُحْمَدُونَ، وَفِي آخِرِهَا يُشْكُرُونَ»

در آغاز نعمت، ستایش و در انجام آن سپاسگزاری می‌کنند.

مرور مطالب گذشته

محور اصلی در شکر: نفی نعمت از خود و اثبات آن برای پروردگار

در باب شکر یک محور اساسی ترسیم شد. بحث بعدی، که بحث دعا است، نیز در ارتباط با همین محور مطرح خواهد شد. محور اساسی این است که انسان در مسیر تقرب به پروردگار موانعی برایش پیش می‌آید که باید این موانع را به خوبی بشناسد. این موانع در حدیث معراج در صفات اهل دنیا بیان شد. برخی از این موانع هم در انتهای حدیث خواهد آمد. آن چیزهایی هم که ابزار سیر سالک است در صفات اهل آخرت مطرح شده است. آن

چیزی که در این مسیر به سالک خیلی کمک می‌کند این است که آنچه از کمالات که در این مسیر از او ظاهر می‌شود، همه را از خودش نفی بکند و به صاحب کمال، یعنی پروردگار، نسبت بدهد. این چند خاصیت دارد.

شکر، خضوع در قبال نعمت است

یکی از خواص این شکر این است که خضوع و خشوع را برای او حفظ می‌کند. ابزار اصلی سیرالی الله دوام خضوع و خشوع است. در بحث عجب مفصل در این مورد صحبت کردیم که عجب خیلی سخت از وجود انسان بیرون می‌رود. علت این است که دائماً در این مسیر یک روح تازه‌ای به انسان داده می‌شود؛ یک فسحت و گشایشی برایش به وجود می‌آید؛ این‌ها ناخودآگاه برایش عجب می‌آورد. اگر روحیه‌ی خضوع و خشوع را شخص در سیرالی الله حفظ نکند تا یک مرحله‌ی پیش رفته و متوقف خواهد شد. لذا بعد از دستور به ذکر ابتدا دستور حمد آمد و سپس شکر. این دو در یک سیاق بودند.

در باب حمد، آن که حمد می‌کند در واقع می‌گوید این کمالی که هست از من نیست و از تو است. در واقع نفی واجد بودن کمال از خود و اثبات آن را برای محمود می‌کند. لذا فرمود «فی اول النعمة یحمدون». نعمت هم فقط نعمت مادی نیست؛ نعمت مادی کمترین نعمت‌ها است. نگاه‌تان در حدیث معراج همیشه بلند باشد. وقتی نعمتی به انسان داده می‌شود، انسان ناخودآگاه دچار تکبر و بدتر از آن دچار اتراف می‌شود؛ یعنی از نعمت برای خودنمایی و ابراز خود استفاده می‌کند. در نعمت‌های مادی بلافاصله بعد از به دست آوردن پول یا مقام یا شهرت یا امثال آن، این مسأله هست که انسان دچار خودنمایی می‌شود. از آن خطرناک‌تر در مقامات معنوی پیش می‌آید که انسان ممکن است بگوید که من بودم که به چنین مقامی رسیدم. شکر در این مرحله مطرح است. شکر ناظر به این است که وقتی از نعمت استفاده کرد می‌گوید که خدایا این نعمتی که به من عنایت شد و من از آن استفاده کردم از جانب تو بود؛ من تو را شکر می‌کنم.

بنابراین مطلب اول این است که در شکر محوریت اصلی نفی نعمت از شاکر و اثبات آن برای پروردگار است.

شکر عملی: استفاده از نعمت در جهت رضایت مُنعم

مطلب دوم این است که استفاده‌ی از نعمت در مسیر رضای منعم - که آثار بعدی‌اش این است که مشکور هم شاکر را شکر خواهد کرد - خودش شکر عملی است.

مراتب شکر

مسأله‌ی سومی که در این جلسه تکمیل می‌شود مراتب شکر و شکر عملی است. انسان به واسطه‌ی شکر عملی، استعداد را خود برای واجد شدن مراتب بالاتر شکر فراهم می‌آورد. لذا است که فرمود:

«وَمِنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ»^۱

یعنی انسان با شکر کردن بستر را برای نعمت‌های بالاتر فراهم می‌کند. به رسول خدا عرض می‌کردند که آیا خداوند بهشت را برای شما ضمانت نکرده است و آیا خداوند وعده نداد که گناهان گذشته و آینده‌ی شما را می‌بخشد؟ چرا این قدر خود را به زحمت می‌اندازید؟ ایشان دائماً می‌فرمودند که آیا نباید بنده‌ی شکوری باشم. یعنی انسان مدام باید استعداد بیشتری بخواهد. با استعداد بیشتر نعمت بیشتر، کرامت و مقام بالاتر به او عنایت می‌شود. لذا است که شکر هیچ وقت آخر ندارد.

در مراتب شکر گفتیم که گاهی شکر به لحاظ توجه به صفات غضب منعم است. به این معنا که انسان دائماً در حال شکر باشد که مبادا مشکور، یعنی پروردگار، آن نعمت را از وی بگیرد. انسان در این جا باید مثل گدا باشد. انسان باید برای گدایی در خانه‌ی پروردگار شکر بکند. لذا اولین مرتبه‌ی شکر این است که مثل فقرایی شکر کنند که از عقاب پروردگار می‌ترسند. در مرتبه‌ی دوم شکر به خاطر توجه به صواب است. انسان شکر می‌کند که نعمت بیشتری به او بدهند. مرتبه‌ی سوم مرتبه‌ی حریت است؛ یعنی انسان به خاطر خود پروردگار و در مقام احرار شکر کند. فقط و فقط به خاطر مولویت و آقایی خداوند شکر او را بکند. این به تعبیری می‌شود شکر محبانه و عاشقانه. در روایات دیدیم که تعبیر مختلفی به کار رفته است؛ هم «حبا» و هم «شکرا» در روایات آمده است.

^۱ لقمان، ۱۲

دستورات عملی برای شاکر بودن

در روایات دستور عملی داریم برای این که انسان به لحاظ عملی همیشه شاکر باشد. سطح بحث در مباحث قبلی خیلی بلند بود. ولی سطح بحث در مراتب بعدی، به لحاظ کاربردی، به حسب ظاهر پایین می‌آید. اما شما می‌بینید که همین‌هایی که به حسب ظاهر به نظر می‌رسد خیلی پیش پا افتاده است، در کلمات اهل بیت ظرائف و نکات خیلی دقیقی دارد.

اول: نگاه به پایین دست در مسائل مادی و نگاه به بالادست در مسائل معنوی

اولین دستوری که می‌دهند این است که مانع شکر معمولاً بتراء و تکبر است یعنی این که انسان نعمت را از خودش بداند. خداوند در قرآن در باب قارون با آن همه آلودگی‌اش، هیچ موقع روی زشتی‌های اخلاقی که داشت انگشت نگذاشته است. مثلاً روی رباخواری و حرام‌خواری او، که داشت، انگشت نمی‌گذارد. قرآن روی این انگشت می‌گذارد که او با خدم و حشم و امکاناتش بین قومش حرکت می‌کند؛ با تکبر حرکت می‌کند؛ عده‌ای به او می‌گویند که «لا تفرح»^۲ می‌گوید که «انما اوتیته علی علم عندی»^۳. می‌گوید که من لایق بودم و زحمت کشیدم و این مال و منال را به دست آوردم. بلافاصله در ادامه آیه می‌آید که «أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً»^۴ آیا او نمی‌دانست که خیلی قدرت‌مندتر و پول‌دارتر از او را از بین بردیم. قرآن روی این نکته انگشت می‌گذارد.

جناب عطار در منطق الطیرش، که توصیه می‌شود حتماً مطالعه نمایید، یکی از عمده‌ترین لغزش‌گاه‌های سالک را بعد از یأس همین می‌داند. در یأس شیطان مدام عیوب انسان را به او یادآوری می‌کند که اصلاً در مسیر نیاید. اما

^۲ قصص، ۷۶

^۳ قصص، ۷۸

^۴ همان

بعد از این که آمد مدام برعکس تشویقش می‌کند که آفرین تو بودی که توانستی نماز شب بخوانی، تو بودی که در نماز شب حال خوشی پیدا کردی. این لغزش‌گاه خیلی از لغزش‌گاه قبلی خطرناک‌تر است.

در این موارد می‌گوید که دائماً به کسی توجه کن که در مسائل مادی از تو پایین‌تر و در مسائل معنوی از تو بالاتر است. انسان در اوج گرفتاری ببیند که در روی زمین افرادی هستند به مراتب از او بدتر. اگر بچه‌اش مرده است کسی را ببیند که یک بچه‌اش مرده و دیگری در معرض مرگ است. لذا در روایت هست که انسان برای این که در مقام شکر باقی بماند، در مسائل مادی دائماً به پایین‌تر از خودش توجه کند و در مسائل معنوی دائماً به بالاتر از خودش. در باب امام سجاد علیه السلام قبلاً روایتی خواندیم؛ امام باقر علیه السلام می‌فرمایند که به پدرم عرض کردم شما خیلی خودتان را در عبادت به زحمت می‌اندازید. حضرت فرمودند پسرم برو کتاب علی را بیاور. حضرت آن را باز کردند و گفتند که بخوان. می‌فرمایند که پدرم سرشان را تکان می‌دادند و می‌گفتند عبادت من کجا و عبادت امیرالمؤمنین کجا. یعنی حتی امام سجاد علیه السلام به عبادت امیرالمؤمنین غبطه می‌خورند. خود امیرالمؤمنین هم به عبادت پیغمبر غبطه می‌خورند. خود پیغمبر هم دائماً دعا می‌کردند که «رب زدنی علماً»، «لا احصی ثناء علیک» و امثال این کلمات. یعنی حتی اولیاء ما در عبادت و معنویات دائماً به بالاتر از خودشان نگاه می‌کنند.

امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به حارث همدانی می‌نویسند می‌فرمایند:

«وَأَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ»^۵

در گرفتاری به کسی نگاه کن که تو بر او برتری داده شدی. یعنی در گرفتاری به پایین دستش نگاه کن که این ابواب شکر را بر او باز می‌کند. لذا است که در روایت داریم که انسان هر موقع بیماری را دید آرام بگوید که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وُلُوْ شَاءَ فَعَلَ»^۶ البته این را باید خیلی آرام بگوید، نه در مقابل آن شخص طوری که بشنود.

^۵ نهج البلاغه، نامه ۶۹ (نامه به حارث همدانی)

^۶ کافی (ط-الاسلامیة)، ج ۲، ص ۹۷

دوم: شکر مخلوق – شکر مجرای نعمت

دستور بعدی این است که انسان از کسانی که مجرای نعمت‌های پروردگار برای او هستند، چه نعمت‌های مادی و چه از آن بالاتر نعمت‌های معنوی، تشکر بکند. این دستور بسیار در قرآن و روایات به ما توصیه شده است.

در حدیث معراج برای رفقا مراتب بلند را خیلی زیاد می‌گوییم، اما از سؤالات رفقا معلوم می‌شود که به شدت به دستورات پیش پا افتاده و کاربردی نیاز داریم. این دستور به خصوص برای تربیت فرزندان خیلی مناسب است. به خصوص الآن که جمعیت خانواده‌ها کم شده است و توجه خانواده‌ها به فرزندان بیشتر شده است. می‌بینیم که ناشکری در قشر جوان ما زیاد است. کسی که از کوچکی دائماً از فضای زندگی‌اش و حتی از پدر و مادرش ناراضی باشد پیدا است که دائماً دارد به او توجه می‌شود. از بس که در نعمت غرق است دیگر نعمتها برایش رنگی ندارد و از آن طرف هم ناداشته‌ها طبیعی است که نامنتها باشد. به آن ناداشته‌ها توجه می‌کند و لذا ناراضی است. اصل شکر به این برمی‌گردد که در درجه‌ی اول خوبی‌ها را ببین و سپس اظهار نعمت کن که نعمت را شناختم؛ و از آن در جهت مورد علاقه‌ی منعم استفاده کن. ناشکری کم‌کم روحیه‌ی تکبر را تقویت می‌کند.

روایت «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»^۷ معروف است. کسی که به مجرای فیض پروردگار توجه نکند به خود خداوند توجه نکرده است. مگر نه این است که در فرهنگ دینی ما خداوند جدای از مخلوقاتش نیست، عالم جلوه‌ی پروردگار است، «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»^۸، «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»^۹، «مَا مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا وَهُوَ رَابِعُهُمْ...»^{۱۰} و همین طور آیات متعدد تا بدان جا که «وَاعْمُرُوا اللَّهَ يَحُولَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^{۱۱}؟ اگر کسی مجرای نعمت را ندید و شکر نکرد، خدایی را هم که در کنار او و با او است شکر نکرده است. تشکر مجرا هم عیناً مثل تشکر پروردگار است.

^۷ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۸۹

^۸ حدید، ۴

^۹ فصلت، ۵۴

^{۱۰} مجادله، ۷

^{۱۱} انفال، ۲۴

در باب شکر الهی توصیه‌ی اولی که می‌شود این است که نعمت را در مسیر رضای منعم مصرف کنی. در باب مجرای نعمت هم همین طور است؛ به عنوان مثال اگر انسان پدر و مادر دارد باید انسان آن‌ها را خوشحال کند و در مسیر رضایتشان باشد. در مورد معلمش همین طور. حتی برای رفتگر محل هم این مسأله موضوعیت دارد. رفتگرها هم به گردن ما حق حیات دارند. این نکته را به همه‌ی مسائل زندگی توسعه بدهید. اصل شکر به دیدن کمالات و خوبی‌ها در صاحب نعمت و قدردانی از او بواسطه‌ی رفع نقصی که با انعام به او، از او نموده است. توجه به این امر در ارتباط با مردم به خضوع و ادب در مقابل ایشان می‌انجامد.

روایت از امام سجاد علیه السلام است:

«يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْكُرْتَ فَلَانَا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَهُ تَشْكُرُنِي إِذْ لَمْ

تَشْكُرْهُ»^{۱۲}

آیا از فلانی که به تو خدمتی کرد تشکر کردی؟ می‌گوید که من تو را شکر کردم. جواب می‌آید که تو شکر مرا هم نکردی. صریح‌ترش این می‌شود که چون به من محتاج‌تر بودی و احساس نیاز می‌کردی از من تشکر کردی و او را فراموش کردی. اگر به من هم نیاز نداشتی تشکر نمی‌کردی. همه‌ی این دستورات به نحوی به تربیت سالک با نفی انانیت او برمی‌گردد.

شواهد قرآنی

در این فضا آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان را ببینیم.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»^{۱۳}

ما به لقمان حکمت را دادیم به این که شکر خدا را بکند. این ترجمه‌ی فارسی ساده است. بعضی می‌گویند که «أَنْ» را مصدریه بگیریم یعنی «أَنْ اشکر» می‌شود به جهت شکر کردن پروردگار یعنی مفعول له ترجمه می‌شود. یعنی به

^{۱۲} الکافی (الاسلامیه)، ج ۲، ص ۹۹

^{۱۳} لقمان، ۱۲

لقمان حکمت را دادیم چون شکر الهی را می‌کرد. گویی پروردگار می‌خواهد بفرماید که اگر کسی شکر پروردگار را بکند خداوند حکمت را به او اعطا می‌کند.

حکمت خیلی معنای گسترده‌ای دارد. تا به جایی که مرحوم آقای مصطفوی در التحقیق دارد و دیگران نیز به این معنا اشاره کرده‌اند که حکمت یعنی علمی که در آن هیچ تردیدی نباشد؛ قطعی و یقینی باشد. لذا فیلسوف را کسی می‌دانند که در مباحث عقلی وارد است ولی احتمال شک و شبهه در علمش هست، ولی حکیم به کسی می‌گفتند که از علم یقین به عین یقین رسیده بود و آنچه را که عقلاً یافته بود، عیناً شهود کرده بود. لذا بزرگان این تعبیر را گفته‌اند که ما حکیم را حکیم نمی‌دانیم مگر این که تجرد نفس برای او حاصل شده باشد.

بلافاصله بعد از آن می‌فرماید، کسی که شکر الهی را بکند از خدا استعداد بیشتر خواسته است و این استعداد بیشتر علم بیشتر و علم بیشتر حکمت بیشتر به او می‌رساند. لذا اگر کسی شکر دیگری را به جا می‌آورد در درجه‌ی اول خودش را دارد خوشحال می‌کند نه مُنعم را. «و من یشکر فإِنما یشکر لنفسه» قاعده‌ی کلی است. علامه‌ی طباطبایی می‌فرمایند که سنت الهی در آیات الهی این است که معمولاً ذیل آیه دلیل است بر صدر آیه؛ یا آیه‌ی بعد، اگر در سیاق هم باشند، دلیل است بر آیه‌ی قبل. نمونه‌اش این جا است. در این آیه، بخش اول آیه صغرای قضیه را فرمود که ما به لقمان حکمت دادیم. این قضیه‌ی جزئی که به لقمان حکمت داده‌اند به چه درد دیگران می‌خورد؟ بعد می‌فرماید که دلیل این که حکمت دادیم این بود که بنده‌ی شاکری بود؛ دلیل کلی را ذکر می‌کند که چرا کسی که شاکر باشد به او حکمت داده می‌شود. چون دارد استعدادش را توسعه می‌دهد. چگونه؟ کسی که شکر خدا را به جای می‌آورد این شکر برای خودش است. یعنی چه؟ یعنی این قلبی را که خداوند برای بی‌نهایت خلق کرد و در عالم دنیا دچار ضیق و تنگی شد، با شکر، با دوام توجه به توحید، آرام آرام دوباره توسعه پیدا می‌کند و به آن صورت قلبی برمی‌گردد. «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ»^{۱۴}.

در این فضا می‌فرماید «و من کفر فإن الله غنی حمید». کفر در مقابل شکر قرار گرفت. یعنی اگر در مسیر به کار زدن نعمت و شکر منعم حرکت کنی فسحت پیدا می‌کنی؛ اگر چنین نکردی کافر هستی. نمی‌فرماید و من لم یشکر بلکه

^{۱۴} نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷

می‌فرماید «و من کفر». خداوند، هم بی‌نیاز است و هم ستوده شده است. یعنی دیگرانی هستند که شکر بکنند و خدا را بستایند. تو اگر شکر نکنی به خودت ضرر زده‌ای.

در دنباله‌ی آیات از آیه‌ی ۱۳م تا آیه‌ی شریفه‌ی ۱۵م، خداوند یک مطلب بسیار عمیق توحیدی را بیان می‌فرماید که در بخش بعدی جلسه توضیح می‌دهیم.